



انجمن آموزشے دانا

چالش سنت ودموکراسے

موانع کہن وفرصت های نوین

حسن شریعتمداری

موانع کهن و فرصت‌های نوین

بر طبق آنچه که در این سمینارها گفت آمد، موانع گذار از یک نظام اقتدارگرای ایدئولوژیک و تمامیت‌خواه را به یک دموکراسی پایدار و منطبق بر حقوق بشر بررسی نمودیم. در این سمینار مروری اجمالی بر مهم‌ترین این موانع خواهیم داشت و علاوه بر آن، نشان خواهیم داد که برای ما به‌عنوان یک جامعه در حال گذار چه فرصت‌هایی وجود دارد و یا ایجاد شده و در حال ایجاد است که بتوانیم از این مسیر خطیر با موفقیت عبور کنیم و چه ملاحظاتی را در این گذار باید مدنظر داشته باشیم. برای دسته‌بندی موانع می‌توان آن‌ها را به موانع ذهنی، فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی، ساختاری و روانی تقسیم کرد. در سمینارهای مختلف بیان شد که چگونه این ذهنیت ناخودآگاه، مهم‌ترین مانع ذهنی ما ناخودآگاه اقتدارپرور ما است. جمعی، ما را همواره از چاله به چاه انداخته و از دیکتاتوری به مستبد دیگری سوق داده است.

توجه به اینکه مستبدین از آسمان نازل نمی‌شوند و اشخاص بخصوصی از میان ما نیستند، بلکه محصول طبیعی جامعه ای که چنین ذهنیت ناخودآگاهی را داشته و از موانع دینی فرهنگی ساختاری اقتصادی و روانی دیگری نیز رنج می‌برد، می‌باشد؛ خود یک پیشرفت مهم برای کسب خودآگاهی بااهمیتی در اجتماع است. مبارزه با استبداد باید از مبارزه ما با ذهنیت استبدادی و اقتدار در خودمان آغاز شود و آنگاه با مبارزه با مستبدی که بر سر تخت اقتدار نشسته است بیانجامد، تا به فرجامی شایسته دست یابد. هر مستبدی، قدرت و اقتدار خود را از میلیون‌ها ذهن استبدادپرور و اقتدارپذیری می‌گیرد که برکشیدن او را به چنین تختی ممکن نموده‌اند. شاید مبالغه نباشد اگر مهم‌ترین مانع گذار به دموکراسی را این عامل ذهنی بدانیم بدون اینکه فکر کنیم که هر چیز اگر بخواهد تغییر کند لزوماً باید ابتدا از تغییر فکر مردم و فرهنگ جامعه آغاز شود. زیرا باید به رابطه دائم و متقابل بین ذهن افراد با جامعه بالفعل و ذهنیت عمومی جامعه و تأثیر و تأثر آنان بر همدیگر اذعان داشت. در طی دیگر سمینارها نشان دادیم که ما ایرانیان بنیان‌گذار نوعی ابر روایت جهان هستی می‌باشیم که به جهان مجازی ذهنی دیگری در مقابل جهان واقعاً موجود قائل است و این جهان را مجاز و سرابی بیش نمی‌داند. عرفان، راه و روش زندگانی در جهان تخیلی خود را با داشتن نیم پائی در جهان واقعی تشویق می‌کند و می‌آموزاند.

علاوه بر آن روابط مرید و مرادی و از بالا به پایین، ایجادمی‌نماید و اقتداری مریدانه بنیان می‌نهد که اطاعت پذیری مطلق از شاه آرمانی، اقطاب عرفانی که درنهایت هر دو به یک معنی است، ما را به اطاعت از هر حکیم حاکم یا حاکم حکیم که همان پادشاه آرمانی و یا جایگزین مذهبی آن یعنی ولی‌فقیه است سوق می‌دهد. گفتیم شعر ما این عرفان را توده ای و عمومی کرده است. کلیدواژه‌های زبان ما که وسیله تفکر ماست، مملو از مفاهیمی است، که این معانی را در ذهن زنده نگاه می‌دارد این ذهنیت تاریخی که به‌وسیله شعر و ادبیات همگانی شده، در انحصار نخبگان نمانده و دائماً نیز تجدید می‌شود، آرمان‌شهر ما را در هر دو بخش روشن‌فکری و سنتی درگذشته تاریخی ما قرار داده است. این مسئله به‌طور جدی، یک مانع بسیار مهم است، زیرا ما را به‌طور بنیادین، برعلیه دنیای موجود و پیشروی به‌سوی آینده می‌کند. ما در ذهنیت مخفی خود گذشته را برای خود، بهتر از امروز می‌دانیم و عظمت خود را در بازگشت به گذشته به شمار می‌آوریم. ارتجاع اگر معنایی داشته باشد درست در چنین خواسته‌ای خلاصه می‌شود. متأسفانه بدین معنا، روشن‌فکران ما در هر دو گروه اصطلاحاً مدرن و سنتی مرتجع بوده و پاره ای هنوز نیز هستند، زیرا خواستار بازگشت یا به گذشته باستانی و یا به گذشته دینی خود می‌باشند. در سمینارهای گذشته نشان دادیم که چگونه پس از استیلای دولت صفوی، روحانیت شیعه قدرت یافت و مرحله‌به‌مرحله با افزایش قدرت و نفوذ، هم از لحاظ مفهومی و هم به لحاظ تشکیلاتی، قدم‌به‌قدم خود را برای تصاحب قدرت سیاسی آماده نمود.

ازلحاظ مفهومی شاخه عرفانی فقه، مفهوم ولایت عرفانی را از عرفان گرفت و آن را در بستر اصطلاحات فقهی پروراند و آهسته‌آهسته از آن ولایت مطلقه فقیه را آفرید. این توسعه مفهومی در تطابق کامل با ابر روایت جهان هستی باستانی ما، اما این بار در چارچوب دین اسلام و اصطلاحات فقهی آن بود، تا آسان‌تر پذیرفته شود. علی‌الاصول ازلحاظ مفهومی ولی مطلقه فقیه همان پادشاه آرمانی یا حکیم حاکم است، که لباس شرع بتن نموده و تاج شاهی را بجای این‌که موبد موبدان بر سر او بنهد، با دستار تعویض کرده و خود بر سر خویش می‌نهد، بدون آنکه به واسطه دیگری نیازمند باشد. ازلحاظ سازمانی نیز بدون اینکه نقشه پیشینی در کار باشد و بدون طراحی قبلی، از یک سو اتفاقات تاریخی و از دیگر سو وجود نوعی خودآگاهی در روحانیت نسبت به گسترش اقتدار اجتماعی، سازمانی ویژه را برای روحانیت ساخت که به جرئت می‌توان گفت در مقایسه با امروزی‌ترین این نوع سازمان‌های اجتماعی، با آنها برابری می‌کند. البته این سازمان با دخالت در قدرت سیاسی پس از انقلاب اسلامی ازلحاظ ساختاری کاملاً تغییر یافته و در شکل امروزی خود، تبدیل به سازمانی ناکارآمد و وابسته به قدرت حکومت شده است. اما تا قبل از انقلاب اسلامی و بخصوص در دوره معاصر و در آستانه انقلاب، این سازمان ازلحاظ پایه به شکل شبکه عنکبوتی و در رأس دارای رهبری چندگانه یعنی تعدد مراجع تشیع بود. رهبری چندگانه این سازمان شبکه‌ای، خواست‌های صنفی و مذهبی سازمان روحانیت را تعدیل می‌نمود. زیرا همیشه در بین رهبران مذهبی پاره‌ای تندروتر و عده‌ای محافظه‌کارتر گروهی نیز معتدل‌تر بودند و خواسته‌های همدیگر را خنثی کرده و یا تعدیل می‌کردند و سازمان شبکه‌ای روحانیت نیز این خواسته‌های آنها را به اعماق اجتماع نفوذ می‌داد. روحانیت در همه‌جا حاضر است از بدو تولد تا مرگ افراد آنان را همراهی می‌کند.

در بحث جامعه‌پذیری افراد و همچنین در مبحث اطاعت‌پذیری آنان و در بوجود آمدن من و واکنشی و اطاعت‌پذیر، نشان دادیم که چگونه سازمان روحانیت در طول تاریخ، نقش پلیس مهربان را در کنار پلیس دژم خو که دستگاه حکومتی بوده است بازی کرده و این تقسیم‌کار اجتماعی، افراد جامعه را به‌صورت آدمک‌های منفعل و فرمان‌پذیر درآورده‌اند. در مبحث جامعه‌پذیری، به‌مثابه کارخانه تولید استعداد و اقتدار نشان دادیم؛ که چگونه خانواده، نهاد آموزش، سازمان دین، نظام کار و پیشه، ما را یک پیک به افرادی اقتدار‌پذیر، تبدیل کرده و به همدیگر تحویل می‌دهند تا هنگامی که در صحنه اجتماع ظاهر می‌شویم خود تبدیل به مستبد کاملی شده باشیم که داوطلبانه پذیرای اقتدار سیاسی دولت اقتدارگرا است و از تقسیم قدرت، که سرآغاز دموکراسی است می‌هراسد و می‌خواهد که تمامی قدرت را به مستبد از دیدگاه اوصالخی که همان حکیم حاکم یا حاکم حکیم است تقدیم کند و تمامی عمر خویش پای علم او سینه بزنند و برایش فداکاری و ازجان‌گذشتگی نماید.

من نام این نظام جامعه‌پذیری ایرانی را کارخانه تولید استبداد و اقتدار گذاشت‌ام، کارخانه‌ای که از سوئی کودکان معصوم را تحویل می‌گیرد و از سوی دیگر مستبدینی، اقتدار‌پذیر تحویل می‌دهد گفتیم که چنین انسانی به تجربه می‌آموزد که دو گزینه بیشتر پیش رو ندارد؛ کرنش در مقابل قدرت تا ضعیف است و شورش بر علیه قدرت؛ در فرصتی که توان و فرصت آن را می‌یابد. در مباحث روان‌شناسی اجتماعی نیز نشان دادیم که در حالت اول من کنشگر افراد در محاق است و مجال عمل اندکی دارد و من واکنشی او که آماده دریافت فرامین و اطاعت از آن‌هاست، همیشه به حال فعال است. در اولین فرصت، من کنشگر که چون فتری فشرده مانده است؛ رها می‌شود و شورش و نافرمانی آغاز می‌گردد. اما هنگامی که این فرصت به‌دست آمده، یک فرصت اجتماعی باشد، هزاران هزار من کنشگر افراد، به هم متصل شده و یک انفجار اجتماعی و یا انقلاب را به وجود می‌آورند. در بعضی مواقع حتی امکان تحقق عملی بزرگ را می‌یابند و زنجیرهای بندگی و اطاعت را به سرعت پاره می‌کنند.

آنچه که در چنین نظام جامعه‌پذیری به ما آموخته نمی‌شود، سازش با دیگران و تقسیم قدرت یعنی رواداری، همکاری، پذیرش دیگری از خشونت است. و دوری به این دلیل ما تقسیم قدرت را، نه به‌منزله امری طبیعی بلکه ناشی از ضعف در رهبری که



به‌نوعی نماینده اراده جمعی است می‌دانیم. ما به این کار خو نگرفته و عادت نداریم. ولی همان‌طور که گفتیم، اساس دموکراسی چیزی جز پذیرش تقسیم قدرت بین همگان نیست. ولی ما متأسفانه این کار را انحطاط می‌دانیم از آن هراس داریم. پس از آغاز دوره مدرن، نظام‌های اقتدارگرا نیز الزاماً مقداری تغییر روش دادند و خود را به روش‌ها و وسایل مدرن، مجهز نمودند. در دوران پیشامدرن، قدرت سخت یعنی قدرت نظامی و قدرت اقتصادی کاملاً در انحصار حکومت مرکزی نبود و اصولاً این چنین تمرکز قدرتی، اغلب با توجه به امکانات زمانه مقدور نبود. در دوران مدرن مفاهیم جدیدی چون دولت ملت به وجود آمد و حکومت قانون شکل گرفت. قانون مدرن انحصار به کار بست خشونت را به یگانه نماینده ملت یعنی دولت می‌داد. حکومت‌های مبتنی بر دموکراسی از این حق انحصاری برای تأمین حقوق فردی و اجتماعی و گسترش امنیت اجتماع استفاده می‌کنند ولی حکومت‌های اقتدارگرا از این حق انحصاری، برای خود استقبال کرده ولی آن را برای انحصار در اعمال خشونت و سرکوب و گسترش زورمداری و اطاعت پذیر نمودن افراد جامعه به‌کار می‌بندند. در مبحث اقتصاد اقتدارگرا، نشان دادیم که چگونه دولت اقتدارگرا، با انحصار دومین منبع قدرت سخت، یعنی اقتصاد، نیز هدفی جز توسعه و گسترش نفوذ خود و اطمینان از اطاعت‌پذیری کامل افراد جامعه ندارد. در این مبحث و مبحث سیاست اقتدارگرایانه، واکاوی‌دیم که چگونه حکومت‌های اقتدارگرا و مدرن، حامی پرور می‌باشند و به‌خصوص حکومت‌هایی ایدئولوژیک، که حکومت ما نیز از این زمره است، حامیان خود را خودی و بقیه جامعه را غیرخودی می‌انگارند.

در بحث اقتصادی دیدیم که چگونه خودی‌ها از طریق قانون، رویه حکومتی و حتی بر فراز قوانین، بیشترین مواهب مالی و اقتصادی را بین خود تقسیم می‌کنند و فقط سرریز آن، که یا نتوانسته‌اند آنرا کنترل کنند و یا نخواستند، چون برای بقای حیات اجتماعی ناچار بوده‌اند، به بقیه جامعه منتقل می‌گردد. به صرف نظر از آن ضمناً نشان دادیم که چگونه حکومت‌های اقتدارگرا و نوین برای گسترش پایه اجتماعی اطاعت‌پذیر و محافظه‌کار غیر منتقد کارمند و کارورز و کارگر وابسته ایجاد می‌کنند و به این وسیله پایه اجتماعی لازم را برای ثبات و بقای خود می‌آفرینند. در ایران نشان دادیم که بر طبق محاسبات مستند، حداقل شصت درصد مردم مستقیم و یا غیرمستقیم، وابسته اقتصادی به پرداخت ماهیانه دولتی هستند و به اصطلاح نان‌خور دولت‌اند. در بخش اقتصادی و سیاسی نیز نشان دادیم که چگونه اتاق فکر اقتدارگرایان نیز روش‌های جدید و مبتکرانه‌ای برای کنترل جامعه به‌کار می‌گیرد. ایجاد تصویر دشمن، برای به وجود آوردن و حفظ اتحاد، پروژه تغییر مسیر افکار عمومی، به‌منظور ایجاد حوزه فعالیت انحرافی و قابل کنترل برای من‌های فعال‌شده اجتماع، مانند دمیدن در کوره اختلافات گوناگون مذهبی، قومیتی و عقیدتی، از طریق کنترل آن‌ها، تشویق محدود و کنترل‌شده اندیشه‌های فاشیستی و شبه ناسیونالیستی و از این قبیل، پروژه آزادسازی همراه با کنترل و محدود انرژی اعتراض‌انبان شده در جامعه در فواصل برنامه‌ریزی‌شده، برای کاستن از ظرفیت انفجاری اعتراضات، با سازمان دادن اعتراض‌های موضعی و صحنه‌سازی شده و سپس سرکوب آن‌ها و ایجاد حس یأس و ناامیدی در مردم و درعین حال تخلیه پتانسیل اعتراضی جامعه پروژه افزایش جمعیت به‌منظور کاستن نسبت درصد طبقه متوسط به طبقات پایین، که عموماً از لحاظ اقتصادی می‌توانند وابسته‌تر و از لحاظ ذهنی مطیع‌تر باشند و صد پروژه و برنامه دیگر که در اینجا مجال ذکر آن‌ها نیست.

منظور اینکه، در دوران مدرن، درست است که دیوار اطاعت از اقتدار فروریخته و مردم عموم دنیا مستقل‌تر و فعال‌تر، در همه امور فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، سهم خواه و مشارکت‌جو شده‌اند؛ ولی اقتدارگرا نیز بیکار ننشسته و با بهره‌گیری از اتاق فکرهای مجهز و سازماندهی بهتر نیروهای سرکوبگر و تکنیک‌های مدرن کنترل اجتماعی و مهندسی اجتماعی و بازاریابی همچنان در گسترش اقتدار خویش به کمک روش‌های نوین اهم‌تمامی جدی دارند. سیاسی در بخش‌های گوناگون، در سمینارهای گوناگون نشان دادیم که؛ حکومت قانون که یکی از پایه‌های ایجاد دموکراسی است، چگونه در جامعه اقتدارگرا قابل پیاده شدن

نیست و مردم با وجود اینکه از عدم رعایت قانون به خود نیز لطمه می‌زنند، قانون‌گریزی را یک مقاومت منفی دائمی می‌دانند که تا حدودی از تسلط کامل اقتدارگرایان، بخصوص در حیطه زندگی خصوصی آنان جلوگیری می‌کند. واضح است که چون واقعاً نیز حکومت‌های اقتدارگرا با قوانین اغلب یک‌سویه و ظالمانه و روش اعمال تبعیض‌آمیز قوانین و در بسیاری از اوقات، با عدم رعایت همین قوانین، قصدی جز حفظ اقتدار طبقه حکومت‌گر، بنام حکومت قانون ندارند، این برداشت امیدهایی قوی بر واقعیت دارد. اما عمومی، متأسفانه پایه ای قوی در واقعیت دارد اما به‌رحال به وجود آمدن روحیه قانون‌گریزی و عدم امکان ایجاد حکومت قانون، مانعی بسیار اساسی بر سر راه پدید آوردن دموکراسی نیز می‌باشد مانع جدی و بزرگ دیگری در سر راه دموکراسی، وجود گسل‌های فعال و خطرناک اجتماعی در جامعه می‌باشد در بحث گسل‌های اجتماعی نشان دادیم که استمرار بیش از سه دهه و نیم، از قوانین تبعیض‌بنیاد و سیاست‌ها و روش‌های به‌شدت تبعیض‌آمیز جمهوری اسلامی، گسل‌های خطرناکی را در جامعه ما ایجاد کرده است که هرکدام به‌صورت مجموعه‌ای عصیانگر و فعال، متشکل از گروه‌های جمع‌گرا و هویت‌خواه، و باهدف کسب اقتدار مستقل گروهی و جدا از دیگران، باهدف ایجاد برتری و تفوق اجتماعی نسبت به آنان درآمده‌اند و قابلیت تبادل افکار در گفت‌وگو و یافتن راه‌حل‌های مرضی‌الطرفین و به نفع همگان را از دست داده‌اند.

در این میان گسل مرکز و پیرامون یعنی گسل بین ملیت‌ها و اقوام و مذاهب گوناگون از همه گسل‌های دیگر فعال‌تر بوده و زیرمجموعه‌های متعلق به آنان، از همه بیشتر جمع‌گرا و متعصب و آرمان‌گرا می‌باشند. بدیهی است که چون دموکراسی مبتنی بر تقدم حقوق فردی در قالب موارد بر حقوق جمعی است و گفتگو و سازش همگانی، شرط برقراری آن است و وجود چنین گسل‌هایی از موانع مهم بر سر راه ایجاد دموکراسی در کشور می‌باشد. همچنین گسل معرفتی و گسل سنت و مدرنیته از اتحاد طبقه متوسط شهری با طبقات پایین، برگرد خواست‌های مدنی مشترک جلوگیری می‌کند و این نزدیکی‌ها را دشوار می‌سازد. در این میان فقط گسل جنسیتی است، که اگر به‌صورت فمینیسم ایدئولوژیک عمل نکند که تاکنون نیز، نکرده است، نه تنها مانعی بر سر راه دموکراسی نیست، بلکه جنبش زنان می‌تواند؛ اساسی‌ترین وسیله کنترل اقتدار بر جامعه، یعنی کنترل مردان بر زنان را از بین ببرد و به این وسیله کمک شایانی به ایجاد دموکراسی بنماید. همچنین در بحث اقتصادی نشان دادیم که چگونه ذهنیت تاریخی ما احترام به مالکیت خصوصی را بر نمی‌تابد و به اقتصاد حکومتی میدان می‌دهد و چرا این امر یکی از قدرت‌های مهم، یعنی قدرت اقتصادی را با پذیرش عمومی در اختیار دولت اقتدارگرا می‌گذارد که با آن جامعه را به انقیاد خود درآورد. حال که موانع ایجاد یک دموکراسی پایدار را بطور خلاصه برشمردیم، بیایید به هدف جامعه در حال گذار خود، که از نظر ما ایجاد یک دموکراسی پارلمانی بر مبنای آرای آزاد مردم و مبتنی بر اصول حقوق بشر است، بپردازیم و ببینیم علیرغم موانع ذکر شده چه امکاناتی در مسیر گذار پیش روی جامعه ما می‌باشد. دموکراسی در حقیقت، تحقق اجتماعی قبول اصل برابری انسان‌ها و تضمین مشارکت آنان در مهم‌ترین تصمیم‌های مربوط به زندگانی اجتماعی و تأثیرگذار در زندگانی خصوصی آنان است. اصل برابری انسان‌ها ما را وادار به اذعان به سه اصل بنیادین زیر می‌کنند؛

یک - همه انسان‌ها قابلیت برخوردار از خرد و دانش را دارا می‌باشند.

دو - همه انسان‌ها باید از قدرت اقتصادی لازم برای زندگانی شرافتمندانه برخوردار باشند.

سه - همه انسان‌ها باید بتوانند بااراده آزاد خود در تصمیم‌گیری‌های مهم مملکتی شرکت کنند.

بنابراین دموکراتیزاسیون هر چه گسترده‌تر خرد و دانش و ثروت و مکنت و قدرت سیاسی به ایجاد، تعمیق و پایداری دموکراسی می‌انجامد. شاید تاکنون در کتابهای مربوطه و حرکت‌های اجتماعی نیز، کمتر صحبت از دموکراتیزاسیون دانش و آگاهی و خرد



بمیان آمده است. دلیل شاید این است که در غرب با وقوع انقلاب اجتماعی و رنسانس و گذار از نظام مدرسی و اسکولاستیک کلیسایی به نظام نوین آموزشی و پذیرفتن روش علمی، این کار قبلاً انجام شده و همان‌طور که در سمینار مربوطه گفتیم این شیفت پارادایمی بزرگ قبلاً انجام گرفته است. ولی ما در ایران به دموکراتیزه سر خرد و دانش به منزله قبول و اذهان عمومی به اینکه خرد انسانی و دانش بشری در انحصار نخبگان عرفانی و دینی نیست و راه‌یابی به علم مستلزم اتحاد نخبگانی چند در ادعای اتحاد آنان با عقل کلی نبوده و علم نیز دانش به رموز خفیه عالم هستی نیست که از طریق سفر به درون و سلوک به دست آید و مخصوص اولیاء‌الله و ائطاب عرفانی و داشتن فره ایزدی باشد. مبنای خرد و علم در دنیای مدرن بالکل متفاوت است و با چنین تعریف نوینی از خرد و دانش، این امکان به وجود آمده تا در اختیار همگان باشد. بدون گذار از جامعه نخبه‌گرایی عرفانی و دینی و علمی مهم‌ترین منبع قدرت اجتماعی که اطلاعات است همچنان در محدوده نخبگان خواهد ماند. همگانی شدن اطلاعات از طریق همگانی شدن خرد و علم از سنگ بناهای مهم جامعه مدرن می‌باشد. در مورد همگانی شدن، امکان و یا فرصت حصول به ثروت و مکت و قدرت سیاسی در سمینارهای قبلی بحث کافی صورت پذیرفته است. البته منظور این نیست که ما حداکثر گرا باشیم و تقسیم مساوی منابع قدرت و ثروت را شرط وقوع دموکراسی بدانیم.

در دموکراسی‌های واقعاً موجود، هیچ‌کدام از این مواهب به‌طور مساوی بین افراد جامعه تقسیم نشده‌اند. اما قانون بایستی وسایلی دستیابی هرچه بیشتر همه افراد جامعه به این مواهب را فراهم کند و ساختارهای اجتماعی نیز باید در جهت تبدیل موانع این دستیابی دائماً اصلاح شوند و برای این کار فرهنگ‌سازی لازم صورت گیرد. واضح است که تعارضی ماهوی بین آزادی‌های فردی حداکثری و توزیع هر چه متناسب‌تر مواهب مادی و معنوی زندگانی وجود دارد، زیرا آزادی فردی از جمله آزادی رقابت‌ها در زمینه کسب دانش، تحصیل ثروت و افزودن بر قدرت اجتماعی و سیاسی افراد را نیز فراهم می‌کند که دائماً بر علیه توزیع متناسب‌تر این سرمایه‌ها در اجتماع عمل می‌کنند. دموکراسی‌ها بر عمل، با دخالت در روندهای توزیع و باز توزیع، سهم بیشتری از منابع را در اختیار ضعیف‌ترین طبقات اجتماعی، برای افزودن به امکان ترقی اجتماعی آنان قرار می‌دهند. در دموکراسی‌های موجود، بی بسیار کم است، فقر سیاه غالباً ریشه‌کن شده و وجود ندارد و مشارکت سیاسی کم‌و‌بیش برای همگان تأمین است. بدون این‌که در اینجا بخواهم وارد بحث در این مقوله شوم، به این اشاره ناچارم که بین دموکراسی‌های واقعاً موجود و آرمان‌های ایده آل یک دموکراسی مطلوب هنوز فاصله بسیار است. از نظر نگارنده، وجه تعادل یک دموکراسی قابل قبول در شرایط کنونی جهان شاید نظام‌های مبتنی بر دولت رفاه اجتماعی می‌باشند. این دولت‌ها با تأسیس دانشگاه‌های دولتی قوی در کنار دانشگاه‌های خصوصی و امکان تحصیل رایگان و یا ارزان، امکان توزیع همگن‌تر خرد و دانش را بهتر فراهم می‌کنند. دولت در زمینه توزیع و باز توزیع ثروت همیشه برنامه‌های کاربردی و عملی دارد و مشارکت سیاسی نیز در این نظام‌ها کمتر از انواع دیگر دموکراسی‌ها نیست. به‌رحال در دوران مدرن دیواره عبودیت و اطاعت مطلق در همه جوامع اقتدارگرا ترک بزرگی برداشته است و با وجود همه تمهیدات دولت‌های اقتدارگرای نوین، وجود همین تمهیدات و اتاق فکرهای گوناگون آن‌ها، نشان می‌دهد که دیگر دوران اطاعت‌پذیری کهن از جوامع رخت بر بسته و من افراد، عموماً بیشتر از قبل کنشگر و پرسشگر شده است. پرسشگری، مشارکت‌جویی و کنش‌گری، سه خصوصیت انسان در جهان مدرن می‌باشد. در میان ما نیز با وقوع انقلاب مشروطه، نخستین زلزله اجتماعی به وقوع پیوست و باعث شد در این دیوار قرون و اعصار جند ترک مهم ایجاد شود. با وقوع انقلاب اسلامی به تدریج این جرزها و ترک‌ها بزرگ شدند و نیمی از این دیوار فروریخت. امروز پایه‌های اجتماعی اطاعت‌پذیر و مطیع و منقاد نظام، بسیار کوچک است و هر روز کوچک‌تر می‌شود. پیرامون این دو بسیار کوچک که خوب سازماندهی شده و بسیار مهاجم و متعصب است و حامیان نظام را تشکیل می‌دهد، هاله بزرگی از جمعیتی مردد وجود دارد. ضریب نارضایتی در اثر سوء مدیریت، تأثیر تحریم‌های اقتصادی و کوشش در کنترل کامل جامعه‌ای که حاضر به کنترل شدن نیست، هر روز بالاتر می‌رود. ولی نظام نیز متقابلاً در صدد است تا این طیف مردد و متزلزل را با انواع ترفندها به خود جذب کند و جهت درکشان را منحرف

کرده و کوشش مخالفان فعال خود را برای جذب آنان خنثی نماید. انقلاب من واکنشی تاریخی جامعه ایرانی را به یک‌باره به‌طور انفجاری فعال کرد. شخصیت کاریزماتیک آقای خمینی به همراه گستردگی و نفوذ سازمان روحانیت در اجتماع، توانست تا حدودی این من فعال را کنترل کند. در این میان جنگ نیز به یاری آنان آمد. همان‌طور که آقای خمینی می‌گفت؛

جنگ برای آنان نعمت بود. زیرا که جهت فعالیت من کنشگر را از جامعه به جبهه‌ها و کمک‌های پشت جبهه ای و مردمی منعطف کرد. پس از اتمام جنگ نیز، پروژه انقلاب دائم با این هدف بود که انحراف مسیر را از خواسته‌های مدنی به رمانتیسم انقلابی و اهداف غیرقابل دسترس دیگر سوق دهد که تا حدودی نیز در طول این سه دهه و نیم نظام در اینکار خود موفق بوده است. با این وجود خاتمه جنگ چون مترادف با جهانی شدن اطلاعات و دسترسی به ماهواره‌ها و اینترنت و فضای مجازی جهانی بود، به یک‌باره سطح اطلاعات و انتظارات عمومی را بالا برد. در ایران از دوران پهلوی‌ها، تحصیلات عالی گسترش قابل ملاحظه‌ای یافته بود و بعد از انقلاب نیز به سرعت پیش رفت. به طوری که ما اکنون بیش از دو هزار و پانصد مؤسسه آموزش عالی و بالغ بر چهار و نیم میلیون نفر دانشجو و دانش‌پژوه داریم. علیرغم همه کوشش‌های نظام؛ خواه‌ناخواه تفکر منطقی و روش علمی، دستاورد تحصیلات عالی است و تحصیلات بیشتر انتظارات بیشتری را نیز به همراه دارد. از جمله این انتظارات انتظار مشارکت سیاسی و روند سیاست‌گذاری مملکت است. اغلب تحصیل‌کردگان دانشگاه‌ها و مؤسسات عالی، اکنون به تبعیض‌آمیز بودن قانون اساسی و ظالمانه بودن قوانین جاری و روش سرکوبگر نظام اقتدارگرا آگاهی کافی دارند و دانشگاه‌ها مرکز بزرگ‌ترین فعالیت‌های سیاسی و آزادی‌خواهانه می‌باشند. زنان با دستیابی به تصاحب سهم حداکثری در تحصیلات عالی در صف مقدم چنین فعالیت‌هایی هستند. امروزه هیچ فعالیت مدنی، اجتماعی و فرهنگی نیست که زنان در آن حضوری گسترده و فعال نداشته باشند.

من فعال جامعه ایران علیرغم همه کارشکنی‌ها، سرکوب‌ها، مجازات‌ها و ترفندها، تسلیم حاکمان اقتدارگرا نشده و همچنان پویا و فعال باقی مانده است. شاید این موضوع مهم‌ترین محور امید به آینده ایران باشد. در کشور ما نیز مسابقه‌ای بی‌امان بین ارتجاع و عقب‌ماندگی، اقتدار و استبداد و فساد و ناکارآمدی از یک سو و پیشرفت و مدنیت و دموکراسی و حقوق بشر و خلاقیت و نوآوری از سوی دیگر وجود دارد تاریخ درسوی ماست و این اقتدارگرایان‌اند که برعکس جریان رودخانه تمدن بشری دست‌وپا می‌زنند، چه باک که آنان نامش را شنا گذاشته‌اند. اقتدارگرایی متمرکز و متحد و باهدف واحد درهم شکسته است. امروز نظام اقتدارگرایی نوین و ایدئولوژیک ایران از گروه‌های منفعت و بلوک‌های قدرت متفاوتی تشکیل شده که هنوز برایشان حفظ نظام یعنی ادامه اقتدار مشترک از اوجب واجبات است و برای آن، حاضر به مبادرت به هر عمل زشت و هر جنایتی می‌باشند. ولی بازی قدرت در داخل جناح‌های نظام مدت‌هاست به بن‌بست خود رسیده است گذار به دموکراسی درست هنگامی شانس بروز پیدا می‌کند که، چنین بن‌بستی باعث شود، تا جناح‌های حاکم مجبور شوند درهای بسته خود را، به منظور افزایش قدرت و کوشش برای برهم زدن تعادل موجود، بر روی غیرخودی‌ها بکشایند و سعی کنند به نزدیک‌ترین همکارهای سیاسی و اجتماعی، چراغ سبز بدهند و یا از توده مردم نیز نیرو جذب کنند. در پاره‌ای از کشورها در چنین مرحله‌ای اپوزیسیون ابتکار عمل به خرج داده و مسیر آن کوشش را معکوس می‌کند. یعنی این اپوزیسیون است که می‌کوشد عناصر مستعدی از جناح‌های حاکم را تحت تأثیر قرار داده و به خود جذب کند و اجازه ندهد که جناح‌های نظام این ابتکار عمل را داشته باشند. این کار، در این عمل در تغییر جهت تحول و تعیین مسیر آینده گذار به دموکراسی بسیار اساسی است. زیرا تغییر تعادل نیروهای درون نظام را به فروریختن دیوار خودی و غیرخودی تبدیل می‌کند و استحکام و دوام طبقه حکومتگران را متزلزل می‌نماید. در چنین نظام‌هایی یعنی نظام‌های اقتدارگرای نوین، سیستم انتخاباتی یک وسیله ایده‌آل برای حفظ توأمان اقتدار و به همراه تجدید تولید مشروعیت برای نظام است. آن‌ها با دست‌کاری و دخالت در نظام انتخابات آزاد و منصفانه که اصولاً برای تفویض قدرت و مشروعیت از

مردم به نظام سیاسی، با بهره‌گیری از مقدمات دموکراتیک، فرآیند نظارت سالم و رأی‌گیری صحیح و شمارش آراء توأم با صداقت و امانت‌داری طراحی شده است، آن را تبدیل به ماشین رأی‌گیری و تقلب و مهندسی انتخابات، برای برگماری افراد موردنظر خود در سمت نماینده یا نمایندگان مردم و همچنین تولید مشروعیت کاذب برای نظام خود و گسترش پایگاه اجتماعی آن می‌نمایند پس یکی از مهم‌ترین راه‌های جلوگیری از این کار، جلوگیری از دست‌کاری، تقلب و مهندسی این نظام انتخاباتی، به‌منظور برگزاری یک انتخابات آزاد منصفانه و سالم است.

جمهوری اسلامی تا هنگامی که مشروعیت مذهبی و انقلابی خود را، در توده مردم حفظ کرده بود، از شرکت وسیع آنان در رأی‌گیری مطمئن بود و از آن برداشتی مشابه بیعت با خلیفه را در صدر اسلام داشت و از انتخابات مشروعیت رهبری و نظام را استنتاج می‌نمود. ولی همین اتکای به نظام انتخاباتی، باهدف اصلی حضور وسیع مردم در پای صندوق‌های رأی، تبدیل به یکی از شاخصه‌های مشروعیت و محبوبیت نظام شده است. نظام چون از شرکت خودجوش و گسترده مردم، همچون دهه اول انقلاب در انتخابات به‌منظور پشتیبانی از رهبری و نظام مطمئن نیست، مدت‌هاست ماهرانه سناریوهای گوناگونی طراحی نموده و به قول خودشان قبل از انتخابات تنور انتخابات را به‌شدت داغ می‌کنند تا مردم تحت تأثیر جو هیجان‌زده هفته‌های قبل از انتخابات به پای صندوق‌های رأی کشانده شوند. این سیاست تاکنون نسبتاً در اکثر موارد موفق بوده است. همچنین اختلاف در بلوک‌های قدرت برای تصاحب بیشتر مجلس باعث شده که نیروهای نظامی و امنیتی حتی به کنترل شورای نگهبان بسنده نکنند و با مهندسی انتخابات شخص و یا اشخاص موردنظر خود و یا رهبری را به کرسی مجلس و با صندلی ریاست جمهوری بنشانند. ولی بااین‌وجود، استمرار این روش از یک سو بر مردم یک فرهنگ انتخاباتی ولو ناقص و مخدوش ایجاد نموده و از سوی دیگر شرکت وسیع مردم و در پای صندوق‌های رأی به یک الزام سیاسی برای نظام تبدیل گردیده است. بنابراین نظام مجبور است در آستانه هر انتخابات برای باورپذیر کردن سناریوهای خود، فضای اجتماعی و سیاسی را تا حدود قابل توجهی بگشاید. این سیاست امکان ویژه‌ای برای فعالین مدنی و سیاسی فراهم می‌کند که آن‌ها نیز از این فرصت برای افزایش فعالیت‌های مدنی و ارتقای سطح مطالبات مدنی و احیاناً سازماندهی مقاومت مدنی استفاده کنند. از سویی دیگر چون ایران هم کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی را که در اصل بیست و یکم خود صراحتاً خواستار انجام انتخابات آزاد و منصفانه در کشورهای عضو است، امضا نموده و هم کنوانسیون بین‌المجالس سال هزار و نهصد و نود و چهار پاریس را پذیرفته است، بنابراین، ابزار قانونی بین‌المللی نیز برای افزایش فشار جهانی بر روی نظام فراهم است.

البته واضح است که هیچ نظام اقتدارگرایی، به ابتکار خود این ماشین بزرگ تقلب و رأی‌سازی را سالم‌سازی نمی‌کند. این کار فقط هنگامی ممکن است که مقاومت مدنی در داخل و فشار بین‌المللی از خارج به حد لازم رسیده باشد و خامت وضعیت اقتصادی، این امکان را فراهم کرده که طبقات متوسط شهری با طبقات تهیدست اجتماعی مخرج مشترک بزرگی از خواست‌های رفاهی و مدنی داشته باشند، تا بتوانند در آینده صفوف واحدی تشکیل دهند. امروزه، محیط‌زیست و سالم‌سازی آن یک خواست همگانی است و شاید تنها خواستی است که می‌تواند دیوار خودی و غیرخودی را به‌آسانی در این مورد بخصوص در خود فروبریزد زیرا داشتن آب‌وهوای سالم و پاکیزه و رنج نبردن از اقسام بیماری‌های ناشی از تشعشع تخریب‌گرهای ماهواره‌ای و دشواری تنفس در فضای آلوده و وجود ریزگردها و خشکی دریاچه‌ها و تالاب‌ها چیزی نیست که بتوان زیان آن‌ها را به بخش خاصی از جامعه محدود نمود. آزادی انتخاب پوشش، آزادی دین و عقیده و وجدان نیز، از جمله خواسته‌های مهم گسل‌های اجتماعی فعال در ایران است. دیالوگ دموکراتیک، یعنی آغاز گفتگوی سازنده با طرفین این گسل‌ها به‌منظور هدایت انرژی بزرگ فعال و نهفته در این گسل‌ها به مطالبات سازنده‌ای مانند فوق و پرهیز از زیاده‌روی در مطالبات کلکتیویا هویتی که می‌تواند اثر منفی بر دموکراسی سازی در ایران داشته باشد از راه‌های عمده جذب و به‌کارگیری مفید این منابع بزرگ انرژی

اجتماعی است. علاوه بر آن در ایران طبقه متوسط قابل توجهی، در قیاس با اغلب کشورهای خاورمیانه وجود دارد. چون این طبقه، گس از انقلاب، در اکثریت خود، به نظام انقلابی جذب شده بود، و به تدریج در اثر انحصارگرایی و سوء مدیریت و ناکارآمدی و بی عدالتی و خشونت نظام، از آن جدا شده، اکنون و بخصوص نسل جوان، این جدایی را با پرسش‌های اساسی در مورد مسائل مبرم جامعه همراه نموده است. این پرسشگری و جدایی آرام و تدریجی که با وصل شدن به فرهنگ و دانش جهانی از طریق اینترنت همراه است، خود همگام با تحولات عالی و وفور کتب تألیفی و ترجمه شده در علوم انسانی و اجتماعی، مدرنیته را به امری درون‌زا و محصول مشغولیت و درگیری جوانان با مسائل مختلف اجتماعی و گسترش ذهنی جامعه نموده است. این درون‌زا بودن مدرنیته، به همراه کنشگری جامعه که قبلاً شرح داده شد، باعث شده که هزاران تشکل صنفی و مدنی که برخی پایه‌های قدیمی‌تر و حتی تا انقلاب مشروطیت را دارند، مانند کانون صنفی معلمان، تشکل مختلف زنان، کانون وکلا، سندیکاهای زیست و انواع و اقسام دیگر تشکل‌های مدنی فعال شوند. بسیاری از این تشکل‌ها از ابتدای انقلاب به وسیله نظام کاملاً تصاحب شده و وابسته گردیده بودند مانند انجمن‌های اسلامی کارگران و کانون صنفی معلمان و کانون وکلا، ولی تحرک بسیاری، حداقل از دوره اول ریاست جمهوری خاتمی که فضای سیاسی و اجتماعی اندکی بازتر شده بود آغاز شد، تا این تشکل‌ها بتوانند مستقل شوند. البته نظام هم بیکار ننشسته و علاوه بر اینکه تاکنون جلوی این چنین استقلالی را گرفته است، بلکه علاوه بر آن با مشابه‌سازی‌ها و برگامردن افراد وابسته به خود در مقام نمایندگان این تشکل‌ها، سعی در حفظ اطاعت و وابستگی آن‌ها نموده است. این نوع تشکل‌ها پیشین اهمیت این نهادهای مردم بنیاد را برای گردش بدون اصطکاک قدرت در سمینارهای دموکراسی ذکر نمودیم.

این نهادهای مردم بنیاد، انباره‌های تجمع و ذخیره قدرت مردمی هستند که جامعه را ساختار داده و به خواست‌های مدنی جهت می‌دهند. بنابراین آزادسازی این نهادها و تشکل‌ها، هم از طریق مبارزات مدنی و هم از راه برگزاری انتخابات واقعی برای انتخاب نمایندگان حقیقی این نهادها و تشکل‌ها و کوشش در متحد ساختن آنان برای ارائه خواست‌های مدنی عمده و اساسی، بزرگ‌ترین و شاید عملی‌ترین گام، در راه استقلال جامعه مدنی از نظام اقتدارگرا و حرکتی متهورانه به سوی برقراری دموکراسی و نهادینه کردن انتخابات واقعی در جامعه است. به نظر من فعالین مدنی و سیاسی، باید اهمیت بسیاری به آزادسازی و استقلال نهادهای مدنی و مردم بنیاد و صنفی بدهند و کوشش و مبارزات خود را در این راه اساسی متمرکز نمایند. مثلاً خواست مطبوعات و رسانه‌های آزاد را به جای اینکه به عنوان شعاری تجریدی مطرح کنند، کمک نمایند تا اتحادیه مستقل روزنامه‌نگاران و کارمندان رادیو و تلویزیون تشکیل شده و نمایندگان اصحاب رسانه آزادانه و طی انتخابات واقعی برگزیده شوند. آنگاه حرکت به سمت آزادی مطبوعات و رسانه‌ها به کمک این تشکل صنفی عملی ممکن و پروژه‌ای واقعی و بر روی زمین خواهد بود و به همین ترتیب بقیه کارها نیز می‌توانند پیش بروند. ما در اینجا این دوره سمینارهای خود یعنی چالش سنت و دموکراسی را به پایان می‌بریم در این سمینارها اقتدار در حوزه‌های مختلف مفهومی، ذهنی، فرهنگی و در عرصه اجتماع و گرنه سیاست شکافته شد. البته به هیچ وجه ادعای کمال را در این کار مهم نداریم. این تازه ابتدای کاری است که متأسفانه با وجود اهمیت تاکنون گام‌های منسجمی در این مسیر برداشته نشده است. امید این که از میان فرهیختگان دانشگاهی و یا دانش‌پژوهان که این سمینارها را تعقیب می‌کنند، کسانی یافت شوند که این راه را ادامه دهند و در تکمیل این پژوهش بنیادی که فقط یک پژوهش صرف نیست و با سرنوشت ما نیز بستگی دارد، بکوشند. از شرکت شما در سمینارها بی نهایت سپاسگزارم و موفقیتتان را در ساختن ایرانی آزاد و آباد آرزو دارم.